هو الله - یا من انجذب إلی الملکوت و شرب الکأس الّتی…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ۱۳۱

## **هو الله**

یا من انجذب إلی الملکوت و شرب الکأس الّتی مزاجها کافور، در این ايّام که فیوضات ملکوت ابهی جبروت غیب و شهود را احاطه نموده است و تجلّيات مجلّی طور از سماء غیب چون غیث هاطل متتابع گشته و بحر اعظم امواجش از عالم پنهان بساحل امکان پیوسته و انوار بخشایش جمال ابهی از جمیع جهات تابیده و صبح امید بانوار توحید دمیده باید همتی نمود و در آستان الهی خدمتی بنمود در این فضای رحمانی پروازی کرد و در این بزم یزدانی آغاز ساز و نوازی نمود. خمودت جمودت آرد و سکوت سبب هبوط گردد خاموشی فراموشی آرد و صبر و قرار نسیان و اغبرار ایراث کند. پس شب و روز آنی آرامی مجو بلکه در جنت ابهی کامیابی خواه دقیقه راحت جان و عافیت روان و مسرّت وجدان مطلب بلکه سرور الهی را در مشقّات و احزان عوالم جسمانی بجو و لذّت روحانی را در زحمت این عالم فانی بین شهد و شکر را در تلخی زهر مکرّر بدان و نیش بلایا را مرادف نوش عطایا ببین و حضيض ذلّت را در وفای بجمال قدم اوج عزّت شمار و هبوطرا عین صعود بدان و ممات را جوهر حیات یقین کن.

و آنچه در الواح الهی ذکر حکمت است مقصود اینست که در امور اتقان شود و در هر امری بوسائط کامله و مناسب زمان و مکان تشبّث شود تا مریض معالجه بقاعده گردد و علیل مداوا بنوع موافق نه اینکه بکلّی از معالجه و مداوا دست کشیده شود. هیکل امکان مریض است و جسم کیهان علیل اگر طبیب و پرستار بکلّی ترک علاج و دوا نمایند بکلی مهمل و معطل گردد بلکه بمرض موت مبتلا شود.

حکایت شمعون صفا را ملاحظه باید نمود دو نفر از حواريّون حضرت روح بجهت تبلیغ امر الله بشهر انطاکيّه رفتند بمجرّد ورود بنای وعظ و بیان نمودند. اهالی چون بکلّی از مسائل الهی بیخبر بودند جزع و فزع نمودند این جزع و فزع منتجّ حبس و زجر شد و بهیچوجه نفوس از تفاصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت. و چون این خبر بشمعون صفا رسید عزم آندیار نمود چون وارد شد اوّل بمعاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نرد محبّت باخت بزهد و ورع و تقوی و بیان و تبیان فضائل و خصائل عالم انسانی در مدّتی قلیله شهرت یافت تا آنکه با سلطان آن مملکت آشنا گشت. و چون ملک مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حقّ او حاصل نمود شبی بمناسبتی ذکر حواريّين شد پادشاه ذکر نمود که دو نفر از جاهلان بیخردان چندی پیش وارد این شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند لهذا آنها را گرفته اسیر غل و زنجیر نمودیم.

حضرت شمعون اظهار میل ملاقات ایشان نمود احضار کردند بمقتضای حکمت تجاهل فرمود و سؤال کردند که شما کیستید و از کجا آمده‌اید. در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم می آئیم سؤال از حضرت روح نمود که او کیست گفتند موعود تورات است و مقصود جمیع عباد بعد بنوع معارض از جزئی و کلّی مسائل سؤال نمود مجادله کرد و از نفس سؤال می‌فهمانید که چه جواب بدهید. مختصر اینست که شبهات قومرا فردا فردا ذکر نمود و جواب دادند. گاهی بعضی را قبول مینمود و بعضی را مشکلات بیان میکرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست. خلاصه چند شب بر این منوال بسؤال و جواب گذراند گاهی مجادله و گهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره میفرمود تا جمیع حاضرین از اسّ مطالب الهيّه با خبر شدند و آنچه شبهات داشتند زائل شد. در لیله اخیره گفت که حقیقتش اینست که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند آنوقت فهمیدند که این ثالث رفیق آن اثنین است اینست که در آیه مبارکه میفرماید ”فعززناهما بثالث“.

باری مقصود از حکمت این است که انسان باید بنوع موافقی که در قلوب تأثیر نماید و نفوس ادراک کنند تبلیغ امر الله نموده و نماید نه آنکه سکون و سکوت یافت. عندلیب هزار آواز اگر ساز نغمه ننماید صعوه لال است و بلبل گلزار معانی اگر ترانه نسازد عصفور ابکم بی پر و بال است حمامه گلشن اسرار اگر تغرّدی نفرماید چون غراب گلخن نمودار گردد و طاوس فردوس بقا اگر جلوه ئی نفرماید چون زاغ خرابه زار فنا است. اگر از طیور حدائق قدسی بال و پری زن و اگر از عندلیبان ریاض حضرت انسی آغاز راز و آهنگی نما و اگر از عاشقان جمال کبریائی آه و فغانی بکن و اگر از آشفتگان روی دلبری ناله و فریادی بر آر تا زلزله در ارکان عالم اندازی و آتش بجان بنی آدم زنی و جمیع عاشقان و مشتاقان را مست و مدهوش نموده در این جنّت ابهی علم عزّت قدیمه بر افرازی و بآنچه منتهی آمال مقرّبين و نهایت آرزوی مخلصین است فائز شوی و البهاء علیک (ع ع)

